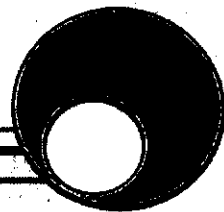


بنیادهای فلسفی آیین های بهی



**این جهان یک فکرت است از عقل گل
عقل چون شاه است و صورتها رُسل**

مولانا جلال‌الدین

۱- مدخل

از آن هنگام که بشر به پدیده‌های پیرامون خویش به گونه‌ی «خاص» نگریست و در پی چونی، چندی و چگونگی و چرایی آن‌ها برآمد، میدان و حوزه‌ی تفکر و بینش او رو به توسعه و گسترش نهاد. انسان همواره در تلاش بوده است تا به سوالات کلی و جزئی خود در باب هستی و نیستی پاسخ گوید. این پویش به صور گونه‌گون خود را باز نموده است. دو صورت از صور عمده‌ی معرفت بشری در خصوص پیدایی، رشد، تکوین و پویش هستی، دین و فلسفه است.

این دو صورت در طول تاریخ تفکر بشر همواره تبدلانی با یک‌دیگر داشته‌اند. در ازمنه‌ی دور، پیش از صورت‌بندی و قوام چارچوب‌های فلسفی، آیین‌های پرستش خدایان گونه‌گون و چندگانه، که گاه مظاهری از طبیعت و یا انسان بوده‌اند، رواج داشته است. فی‌الواقع، مذهب پیش از طلوع اندیشه‌های فلسفی، دست‌مایه‌ی معرفت بشری بوده است. حیات تفکر فلسفی از درون باورهای دینی و مذهبی ازمنه‌ی بسیار دور آغازیده و به تدریج و در طول قرون و اعصار به رشد، گسترش و تکوین خود ادامه داده است. زان پس، دین و فلسفه به استعانت یک‌دیگر برخاسته‌اند. گاه تفکر فلسفی بُن‌مایه‌های دینی را استقنا بخشیده و گاه بالعکس. هنوز هم این تبادل آرا و افکار فیما بین این دو حوزه‌ی از شناخت بشر، پیرامون هستی خود و کائنات ادامه دارد و مادام که بشر وجود دارد، هم‌چنان ادامه خواهد یافت.

در قرون و اعصار متمادی، انسان متفکر همواره در جست‌وجوی پاسخ به پرسش‌های خود و رفع ابهام بوده است. این پرسش‌ها برحسب دوران حیات و تکامل اجتماعی و اقتصادی در جوامع مختلف، متفاوت بوده است. بنابراین با تکامل اجتماعی و اقتصادی، بشر همواره دستاوردهای فکری خود را، اعم از داشته‌های دینی یا فلسفی خویش، مورد «بازخوانی» قرار داده است؛ و این فراگرد را هم‌چنان ادامه خواهد داد.

دین باستانی ما ایرانیان نیز چنین است. بویژه با پژوهش‌ها و یافته‌های قرون متأخر ضرورت بازخوانی این آیین انسان‌دوستانه، بیش‌تر خودنمایی می‌کند. جوانان میهن ما همواره در پویشی مدام به دنبال آگاهی از داشته‌های دینی و فکری پیام‌آوران و اندیشمندان این مرز و بوم بوده‌اند و اینک، گاه آن است که با بازخوانی دستاوردهای اندیشگی آنان، به نیاز مزبور پاسخ گفته شود.

نوشته‌ی که در پی می‌آید، جستاری است برای تبیین پاره‌ی از بُن‌مایه‌های فلسفی اندیشه‌های پیام‌آور ایران باستان، جست‌وجویی است برای انکشاف و استخراج «شناخت منطقی و علمی» از دستاوردهای اندیشگی این حکیم بزرگ، خردورز و خردمند. این جستار اقتباسی است فشرده از منابع گونه‌گون و در دسترس که هر جوان کنجکاو ایرانی می‌تواند بدان‌ها دست یابد.

طبیعی و البته بدیهی است که این «طرح» درصدد آرائه‌ی یک منظومه‌ی فکری از دین کهن مردم این مرز و بوم نیست و صرفاً به پاره‌ی شالوده‌های فلسفی تعالیم دینی و اندیشه‌های زرتشت حکیم اشارت خواهد داشت.

باشد که این کوشش، دیگرروندگان این طریق را مددی باشد.

۲- اعتقادات نیمه‌فلسفی -

نیمه‌مذهبی پیش از ظهور زرتشت

اختلاط و امتزاج اقوام هند و آریایی با یونان باستان، و داد و ستد فرهنگی، تأثیر و تأثرات شگرفی بر روی هر یک از اقوام مذکور و ملل پُرسابقه و متقدم گذارده است. انعکاس این تأثرات در ادبیات، زبان، رسم‌الخط، آداب و رسوم، ضرب‌المثل‌ها، مثل‌ها، قصص، افسانه‌ها و سایر تجلیات فرهنگی و معنوی مردم باستان، به اشکال گوناگون است. یکی از محمل‌های این تجلی، اعتقادات دینی، مذهبی و فلسفی دوران باستان است.

بشر از هنگامی که به «چرایی» عالم پرداخت، همواره با تجرد به دنبال پاسخ‌هایی بود که بتواند «چیستی» جهان را توجیه و تفسیر کند. پاسخ‌های بشر به این سوالات که ذهن او را آشفته می‌داشت، موجد فلسفه، ادیان و مذاهب بزرگی گردیده است. بشر همواره به دنبال پاسخ به سوالاتی بود که او را به توجیه و تفسیر دنیای ناشناخته‌ها - که از آن هراس داشت - رهنمون گردد. او هنوز به بدیهیات و اصول اولیه‌ی علم دست نیازیده بود تا مثلاً به حقیقت وجود «رعد» و «برق» پی برد. او چون کشاورز بود، همیشه در میان دشت‌های بزرگ آن روز، یکّه و تنها، با کار و



تلاش، در نبرد با زمین و زمان بسر می‌برد و تنها انتظاری که از طبیعت داشت، «باران» بود. باران برای او بسیار عزیز بود و آن را پاس می‌داشت. او از پدیده‌های گوناگون که امروز توسط علم توجیه و تبیین می‌شوند، سر در نمی‌آورد. نمی‌دانست «طلوع» و «غروب» کرمی آتشین را چه‌گونه تفسیر کند. کسوف و خسوف او را به وحشت می‌انداخت و او نیاز داشت که از این پدیده‌های ناشناخته سر در آورد. این جزو طبیعت بشر است.

آوازه‌ها و آواهای بشری که تجلی روحیات و افکار درونی او بودند، ابتدا در سرودهای او ظاهر شدند. این سروده‌ها در ابتدا هنوز جنبه‌ی فلسفی خاصی نداشتند، اما با گسترش نیازهای بشر و برخورد بیشتر او به موانع طبیعی، او خرد و دانش محدود خود را برای تفسیر وقایع جهان به کار گرفت و هم‌چون یونانیان که به خدایان متعدد که هویت طبیعی هم‌چون انسان داشتند، به الهه‌های خدای گونه‌ی گوناگون، روی آورد. آریاییان باستان که بخشی صحرائشین و بیابانگرد و قومی دیگر کشاورز و زمیندار بودند، به الهه‌های متعددی باور داشتند که سرنوشت آن‌ها را در دست داشتند و بدین ترتیب فطرت بشری وی را به‌سوی فلسفه یا نقطه‌نظرات نیمه‌فلسفی - نیمه‌مذهبی در قالب ادیان گوناگون، در وجود الهه‌ها راهبر گشت تا بتواند پاسخ به سوالات بنیادین خود را دریابد.

دین عامه‌ی مردم باستان در آن دوران، عملاً آیینی بوده است که در کتب Veda ملاحظه می‌شود، یعنی اکثر خلائق «قوای طبیعت» را می‌پرستیده‌اند و آن‌ها را دیو Divas می‌گفته‌اند که با کلمه‌ی «دِوا» مذکور در کتاب مشهور ریگ‌ودا Rig-Veda منطبق می‌شود و آن نیز تجسم نیروهای طبیعی‌اند مانند آفتاب و ماه و ستارگان و خاک و آتش و آب و باد.

این که عامه‌ی مردم به قوای طبیعی قائل بودند و هنوز به ماوراءالطبیعه و متافیزیک دست نیافته بودند را نمی‌توان از کوتاه‌نظری یا ساده‌لوحی آنان انگاشت. بشر هنوز در کودکی تمدن خویش بود و به کاوش‌های نظری عقل دست نیازیده بود و فقط آن‌چه را که به عین می‌دید، باور داشت، و لاغیر.

این اعتقاد مردم باستان پیش از زرتشت بود. پیداست که پیش از زرتشت خدایان بسیار وجود داشتند، مثل خدای «اینتر» یا «ایندرا» Indra که کشنده‌ی ازدها و آورنده‌ی باران بود و قدرتی هم‌چون خدایان المپ در یونان و زئوس داشته است، اما هیچ‌گاه از او به‌عنوان خدای خدایان یاد نشده است. «میترا» Mithra یا Mitra، خدای عام و مورد قبول اکثر اقوام و طوایف آریایی باستان، در هر جا و در هر کشور بوده است. سرزمینی نبوده که او را نستوده باشد. او مظهر پاسداری و ایمان است و حافظ عهد و میثاق و نگاهبان قول و قرار در برابر غدر و فریب و نقض پیمان. هم‌چنین است «اوراواناشیل» Uruwanashiel که فی‌الواقع خدای نگاهبان آسمان و حافظ نظم جهان بوده است. سکنه‌ی ایران باستان در میان این پراکندگی ارباب و انواع خدایان، هیچ‌گونه نظمی به‌وجود نیاوردند، یعنی چنین نیست که خدایان ایران قدیم و الهه‌های مقدس از یک «وجود» یا «خدای» خاص به‌وجود آمده و بهره گرفته باشند، یا خود قدرت به‌وجود آوردن خدایان دیگر را - هم‌چنان که خدایان یونانی دارند - داشته باشند. اما همین سکنه توانسته بودند نظمی را در جهان موجود و در طبیعت مشاهده کنند و اعتقاد پیدا کنند که یک ترتیب «عام» و انتظام تمامی در جهان وجود دارد که هم به‌صورت طبیعی و هم اخلاقی بر جهان حکم‌فرماست و او را «آشا» Asha نامیدند.

آریاییان باستان، عدل و داد و راستی را از صفات خاص آشا می‌دانستند. آشا در واقع جنبه‌ی طبیعی - ماوراء طبیعی دارد و این می‌رساند که پیش از زرتشت با آن که مردم اکثراً

قوای طبیعی را تقدیس و پرستش می‌کرده‌اند، با این حال به‌شکلی بسیار ابتدایی به قوای طبیعی - مافوق طبیعی هم‌چون «آشا» معتقد بوده‌اند که با عدل و داد و راستی و پاکی بر جهان حکمروایی می‌کند، ولی به او همواره صفات طبیعی و انسانی را نسبت می‌داده‌اند و او را با دیگر خدایان و قوای طبیعی هم‌تراز می‌انگاشته‌اند. هم‌چنین است در مورد اعتقاد به فره وشی.

۳- زندگی زرتشت

زندگی زرتشت، این پیام‌آور نامور ایرانی، پس از قرن‌ها هنوز در حاله‌ی ابهام غوطه‌ور است. وی به سال ۶۶۰ قبل از میلاد در ناحیه‌ی ماد (آذربایجان) در شمال غرب ایران پا به عرصه‌ی حیات نهاد. برخی از مورخین و ارباب فضل بر این باورند که وی در باکتریا (بلخ) در شرق ایران باستان به دنیا آمده است. او دهقان زاده بود و اجداد وی از دهاقینی بودند که پس از سالیان متمادی صحراگردی و خانه‌بهدوشی، سکون و یک‌جاماندن را برگزیده و به کشاورزی پرداختند.

زندگی زرتشت را مراحل‌سست شگفت‌انگیز؛ چون به سن بیست‌سالگی رسید،

پدر و مادر و همسر خود را رها کرده، برای یافتن اسرار مذهبی و پاسخ مشکلات روحانی که اعماق ضمیرش را پیوسته مشوش می‌داشت، در اطراف جهان سرگردان شد و از هر سو رفت و با هر کس سخن گفت شاید که نور اشراق درون او را منور سازد. چون به سی سالگی رسید، زرتشت را مکاشفاتی دست داد. روزی در کنار رودی نزدیک زاد و بوم خود، شبحی که قامتش نُه برابر قامت انسان متعارف بود، دید. این شبح «وهومنه» - Vohu Manah یعنی «پندار نیک» بود. زرتشت در عروج از زندگانی این جهانی به سوی «اهورامزدا» رفت و همراه «وهومنه» به بارگاه او راه یافت. چون در آن انجمن آسمانی و جایگاه برین درون آمد، سایه‌ی او محو گردید، زیرا پرتو تابش فرشتگان و اشعه‌ی درخشان ارواح علوی در پیرامون او، وجود او را چنان مستغرق نور ساخته بودند که ظلی باقی نماند. پس اهورامزدا به او تعلیم داد و او را به پیامبری برگزید و امر فرمود که حقایق و تعالیم و تکالیف «آیین بهی» را به عالمیان بیاموزد. از آن پس هشت سال بر زرتشت گذشت، و گویند وی در این هشت سال در غاری تاریک به کشف می‌گذرانده است. وی در عالم کشف و شهود با شش فرشته‌ی مقرب اهورامزدا، یعنی «امشاسپندان» گفت‌وگو کرد و از مجلس هر کدام بر روشنایی ضمیر و صفای دل او لختی افزوده گشت. پس از آن، زرتشت دعوت خویش را آشکار نمود. ده سال پس از نشر دعوت او بود که اولین نفر به آیین بهی گروید. نخستین فردی که به این آیین اهورایی ایمان آورد، عموزاده‌ی او «میدی نیمون‌ها» Maidhy Nimonha بود.

زرتشت لحظه‌ی از نشر دعوت اهورایی خود فروگذار نکرد. وی موفق گشت ویشتاسپا یا «ویشتاسپ» پدر داریوش کبیر را نیز به سلک پیروان خویش درآورد. به همراه ویشتاسپ، درباریان و اکثر مردمان به آیین بهی گرویدند و لذا مغان که پیشوایان روحانی آیین گذشتگان بودند، به مخالفت با وی برخاستند. زرتشت در تمام عمر خود لحظه‌ی از دشمنی مغان برکنار نبود، وی هم‌چنین در دو جنگ که بر سر آیین بهی بین ایران و تورانیان در گرفت، حضور داشت. وی در سن ۷۷ سالگی، هنگامی که در شهر بلخ در برابر محراب آتش به عبادت مشغول بود، به‌دست یکی از سربازان تورانی به قتل رسید.

۴ - تعالیم زرتشت

الف - وحدت وجود، اعتقاد به یگانگی هستی و مبدأ آن

نخستین و شاید اساسی‌ترین پایه‌ی فلسفی که در بیش‌تر آرای فلاسفه وجود دارد، برپایه‌ی اعتقاد به یگانگی هستی و مبدأ آن، «وحدت وجود» است و براساس همین پایه است که فلاسفه بسیاری از مسائل اجتماعی و اخلاقی را بررسی می‌کنند و انسان را به مرز پارسایی و رستگاری رهنمون می‌گردند. خلاصه‌ی فلسفه‌ی «وحدت وجود» این است که: در جهان هستی «حقیقت» یکی‌ست و سرچشمه و منشأ وجود همان حقیقت یکتاست که «بود» است و همه‌ی موجودات «نمودهای» از آن «بود» اصلی بوده و بازگشت همه‌ی «نمود»ها به «بود» اصلی‌ست.

پیش از زرتشت، ایرانیان به ارواح متعدده و چندی قائل بودند و برای هر یک در عرصه‌ی گیتی وظایفی قائل. آشوزرتشت از آن همه ارواح متعدده و کثیر، تنها یک روان خوب و نیکو را که «اهورامزدا» بود، پذیرفته و او را بالاترین و بزرگ‌ترین خدایان شمرد، آفریدگار و دانا و برترین روان‌های علوی قرار داد که ابدالابد با بدی و دروغ به نبرد و پیکار مشغول و به راستی و راستگویی راهبر است؛ و برخلاف عقاید متأخرین جماعت زرتشتیان آن پیامبر باستانی گفت که برحسب مشیت و اراده‌ی متعال اهورامزدا تمام موجودات آفریده شده‌اند و چنان‌که در آیه‌ی آخر گاتها صراحت دارد، «اهورامزدا موجب و موجد هم نور و هم ظلمت، هر دو می‌باشد.»

اینک سخنانی از آشوزرتشت در این زمینه:

«من اهورامزدا را آفریننده‌ی همه‌چیز می‌دانم و استوانم بر این‌که او نیکی و راستی‌ست، فروغمند است، دانا و تواناست، همه‌ی نیکی‌ها از اوست، نظم و قانون طبیعت که در سراسر گیتی دیده می‌شود، از او به‌وجود آمده و کره‌های درخشنده از فروغ بی‌پایان او درخشان‌اند.»

«ما می‌ستاییم اهورامزدایی را که «سرچشمه‌ی کلیه‌ی اشیا» است، اهورامزدایی را که فروغ سرشار است.»

چنان‌که از سخنان این پیام‌آور و فیلسوف ایران باستان استنباط می‌شود، اهورامزدا ذاتی‌ست که «سرچشمه‌ی کلیه‌ی اشیا» و «آفریننده‌ی همه‌چیز» است، ذاتی که «نظم و قانون طبیعت» که در سراسر گیتی جاری و حکم‌فرماست، از اوست. این اهورامزداست که علاوه بر راستی و نیکی، پلیدی و پلشتی را نیز در این جهان قرار داده است؛ و انسان مقدر در انتخاب بین این دو نیروست.

آن چه که به این دیدگاه فلسفی ارزش می‌بخشد، این است که زرتشت برای اولین بار آفریننده‌ی واحد و قادر برای گیتی در نظر آورد و همه‌ی مظاهر عالم وجود را انعکاسی از وی دانست. بدین ترتیب به حیات فلسفی چندگرایی Pluralism پایان بخشید و اساس وحدت‌گرایی را در عین کثرت و تنوع موجودات و ارواح مختلف - که ایرانیان بدانان اعتقاد داشتند - بنا نهاد. خلاصه آن که آیین زرتشت نوعی یگانه‌پرستی و توحید Monotheism می‌باشد که متضمن اعتقاد به ارواح و فرشتگان متعدد مقدسه‌ی غیبی ازلی نیز هست.

ب - رابطه‌ی انسان با خدا

در اندیشه و آرای فلسفی زرتشت، روان و خرد هر انسان ذره‌ی بی‌ست از روان و خرد کل هستی، یعنی اهورامزدا، اهورامزدایی که عین نیکی و راستی‌ست. هنگامی که انسان بنا به سرشت اصلی خود که نیکی و راستی‌ست، رفتار کند، روان و خردش با روان و خرد کل، یگانه می‌گردد. راه رسیدن به این درجه از کمال که درجه‌ی جاودانگی یا امرتات (امرداد) است، گذراندن درجات روحانی و مینوی

ویژه‌یی است که به «امشاسپندان» معروف است. امشاسپندان شش فروزه اهورایی به نام‌های ذیل است:

اشا و هیشتا (اردیبهشت): یعنی بهترین راستی‌ها و پاکی‌ها؛
وهومن (یا وهمن یا بهمن): منش پاک، نیک‌اندیشی؛
خشتر و نهریه (شهریور): فرمانروایی بر خود، سلطنت اهورایی؛
سپنتا آرمینی (سپندارمذ): عشق، مهر و محبت، فروتنی؛
هروتات (هماروتات یا خورداد): تندرستی و خرمی، کمال در این جهان؛
امراتات (امرداد): بی‌مرگی جاودانه، حیات ابدی.

انسان اگر از این شش مرحله‌ی روحانی بگذرد، سرانجام دارای روان و خرد و اندیشه‌یی می‌شود که عین نیکی و راستی می‌گردد و روانش به اهورامزدا می‌پیوندد.

در فلسفه‌ی زرتشت، نهاد انسانی بهره‌یی از وجود خداست. زرتشت انسان را مخلوق خدا انگاشت. نهاد انسانی در فلسفه‌ی زرتشت دارای آغازی زمانی است، اما اگر در پهنه‌ی زمینی تکاپوی خود با «شر» بچنگد، بر زندگی همیشگی دست خواهد یافت. نهاد بشر در دو راهی عمل نیکوکاری و به کرداری قدرت اختیار دارد و شامل پنج بهر است: ۱- وجدان؛ ۲- نیروی زندگی؛ ۳- دریافت؛ ۴- روان؛ ۵- فره‌وشی.

فروهوشی که در سفر آخر نگاهبان شخص است، پس از مرگ، با دریافت و روان یگانه می‌شود. این سه بهر نهاد انسانی به صورت واحدی انحلال‌ناپذیر درمی‌آیند و رها از قهود جسمانی، به سوی عالم والا می‌شتابند و به چند مقام وجودی می‌رسند: ۱- مقام اندیشه‌های نیک؛ ۲- مقام سخنان نیک؛ ۳- مقام کارهای نیک؛ ۴- مقام شکوه نیک (جاویدان).
روان در مرتبه‌ی شکوه جاویدان بی‌آن که از فردیت عاری شود، به اصل روشنائی می‌پیوندد.

۱- انسان آفریده‌ی اهورامزداست نه جزئی از وجود او (چنان که مهرآیینان معتقد بودند).
۲- انسان دارای استعداد حرکت به سوی کمال است و این کمال در نهایت به هم پیوندی با اهورامزدا، که نیکی و خیر مطلق است، منجر می‌گردد.
۳- انسان فقط در نبرد با «شر» و با گذراندن و پشت سر نهادن مراحل شش‌گانه‌ی تکامل معنوی به خیر مطلق دست می‌یازد.

فصل پنجم: انسان در جهان هستی دارای وظایف خاصی است و عمل به آن‌ها وی را به سوی کسب خصایل اهورایی رهنمون می‌سازد. اصلی‌ترین این وظایف، نبرد با شر و پلیدی‌ست؛ چنان‌که اهورامزدا که مظهر خیر و نیکی مطلق است نیز همواره با شرارت و دروغ و پلشتی در نبرد است. عمل به این دستورات، وی را از مقربان «امشاسپندان» خواهد گرداند و تکامل معنوی آغاز می‌گردد. فلسفه‌ی زرتشت برخلاف نظریات پیشینیان برای انسان ارزش حیات، تکاپو و تکامل قائل است و بر او ارج می‌نهد تا جایی که او را شایسته‌ی تقرب به اهورامزدا و کسب خصایل اهورایی می‌داند و از انسان زبونی که تا دیروز دست‌بسته تسلیم خدایان و ارواح متعدد بود، انسانی می‌سازد که با راست‌کرداری و نیک‌اندیشی می‌تواند به مقام خدایی برسد. او گرچه اهورامزدا را حاکم بر فعل و انفعالات حیات بشری می‌شمارد، اما برای انسان نیز درایت و خرد قائل است و درایت او را نیز نشأت‌یافته از درایت و عقل و خرد اهورایی می‌داند. این ارج‌گذاری زرتشت بر انسان، یکی از جوانب بسیار مثبت فلسفه‌ی او نسبت به پیشینیان است.

پ - بشر در محیطی «جبر» و «اختیار»

نقطه‌ی اصلی و پایه‌ی اساسی اخلاق در آیین زرتشت بر روی این قاعده است که نفس و ضمیر هر فرد آدمیزاد یک میدان نبرد و نزاع دائمی بین «خیر» و «شر» است و

سینه‌ی آدمی تنوری‌ست که آتش این جنگ همواره در آن مشتعل می‌باشد. روزی که اهورامزدا آدم را بیافرید، او را آزادی عمل عطا کرد که خود عمل خود را برگزیند. یعنی انسان دارای اختیار گردید که مابین دو راه خطا و صواب هر یک را که بخواهد، انتخاب نماید.

از دیدگاه زرتشت، انسان در گزینش بدی و نیکی آزاد است و خرد و اندیشه عامل این گزینش است، و با خرد و اندیشه‌ی درست انسان می‌تواند راه دست را برگزیند.

از سخنان اوستا که:

«بهترین گفته‌ها را با گوش بشنوید و با اندیشه‌ی روشن بنگرید، سپس هر مرد و زن از شما از این دو راه نیکی و بدی یکی را برای خود برگزیند. این آیین را پیش از آن که روز بزرگ فرا رسد، درپایید.»

فلسفه‌ی زرتشت انسان را به تاملی مختار می‌داند، ولی آیا جهان و سیر تحولات آن نیز مختار است؟ آیا مشیت اهورایی جهان را به چه شکل هدایت خواهد نمود؟ و آیا اصولاً هدایتی فر کل جهان وجود دارد؟

فلسفه‌ی مونئیستی Monist یا Monotheism زرتشت به این امر پاسخ مثبت می‌دهد. او نه فقط به هدایت این جهان معتقد است، بلکه انجام آن نیز برای وی روشن است. زرتشت به خدا کمال دارای روح امیدواری Optimistic بوده است و ایمان داشته که سرانجام خوبی بر بدی پیروز می‌شود. وی بی‌هیچ شک و شبهه معتقد بوده است که چون «دور زمان» تکمیل شود، اهورامزدا فیروز و بر خصم ناپاک خود، یعنی شر محض (دیو)، چیره خواهد گردید.

جهان از دیدگاه زرتشت سرانجام و فرجامی داشته است و به هیچ وجه، جهانی مختار نبوده است. ولی انسان در میانه‌ی جبر وجودی در این جهان دارای اختیار تام است و همین امر فلسفه‌ی زرتشت را با سایر نقطه‌نظرات نیمه‌فلسفی - نیمه‌مذهبی ماقبل آن متمایز می‌سازد. در نظریات پیشینیان نه فقط انسان مقهور نیروهای طبیعی و خدایان گوناگون است، بلکه برای دوری از پلیدی‌ها و پلشتی‌ها باید مرتباً به خدایان گوناگون رجوع کند، قربانی‌ها کند و عجز و لابه در پیش



گیرد، ولی اهورامزداى زرتشت آن همه را به کناری می‌نهد و انسان را مختار می‌سازد که از دو راه راستی و پاکی یا پلیدی و دروغ، یکی را برگزیند. انتخاب هر یک از این دو راه وابسته به خرد و اندیشه‌ی انسان است. ارجی که زرتشت بر عقل و خرد انسان می‌نهد، رگه‌هایی از فلسفه‌ی اصالت خرد Intellectualism را نمودار می‌سازد و همین یکی از مزایای این فلسفه نسبت به پیشینیان اوست. نکته‌ی دیگر در فلسفه‌ی زرتشت اعتقاد به هدایت جهان است به‌سوی نیکی که در نظریات پیشینیان وجود نداشته است و از این نظر زرتشت و اهورامزداى او بر ارواح متعدده و غریب پیشینیان ارجح‌اند.

از دوران توأمان در آغاز آفرینش جهان آن یک که پاک و نیکوکار است، به دیگری که دشمن اوست، چنین گفت: «تا آخرین روز، نه در جهان کنش و گویش و منش و نه در عالم ارواح و اجسام، مادوروان با یک‌دیگر هم‌آهنگ نخواهیم شد.»

پس این روان پلید همان است که در ازمنه‌ی بعد به‌نام شیطان Satan ملقب شد. نصوص کتب زرتشتی درباره‌ی حد مسؤولیت اهورامزدا در مسأله ایجاد روح شریر بسیار مبهم است و معلوم نیست که «انگر مینو» یعنی «روان پلید» هم از روز ازل با اهورامزدا متفقاً به‌وجود آمد یا آن که اهورامزدا بعداً او را آفریده است، به‌عبارت دیگر آیا اهورامزدا روان ناپاک اهریمنی را خلق کرد یا آن که «انگر مئی‌نیو» موجودی بود پلید و مزدا او را کشف نمود. از این رو هر جا که خوبی بود، بدی را در مقابل معین ساخت و هر جا که روشنایی بود، تاریکی را در برابرش پدیدار نمود.



نتیجه: هر فلسفه‌ی نیازمند تبیین

پدیده‌ها و واقعیاتی‌ست که در جهان به‌وقوع می‌پیوندند. فلسفه‌ی زرتشت از این قاعده مستثنی نیست. این فلسفه می‌کوشد تمام ستیزه‌ها، برخوردها و کشاکشی را که به‌طور مداوم میان اقوام هند و آریایی کوچ‌نشین و صحراگرد و اقوام آریای ساکن و کشاورز رخ می‌دهد، توضیح داده و تشریح نماید. او با قائل شدن به این که از ازل دو وجود و دو روان انگره مینو (روان پلیدی) و سپنتامینو (روان قدسی و نیکویی) توأمان همه‌ی هستی را در بر گرفته‌اند، کلیه‌ی کشاکش‌ها را در همه‌ی پدیده‌های هستی تفسیر کند. او (زرتشت) معتقد است که این دو گوهر همزاد هستند که هستی را به‌وجود آورده‌اند و آن را می‌سازند، اما به‌هیچ‌وجه به جاودانه‌بودن انگره مینو معتقد نیست و ایمان دارد که روزی نیروی اهریمنی انگره مینو توسط پستتامینو و امشاسپندان در هم شکسته خواهد شد و این‌جاست که تناقضات آشکاری در فلسفه‌ی زرتشت هویدا می‌گردد. چه‌گونه است که انگره مینو که روان

ت - دو گوهر همزاد در مزدیسنا: انگرمنی نیو (انگره مینو)، سپنتا مئی‌نیو (سپنتا مینو)

با آن که اهورامزدا در عرش جلال خود هیچ ضدّ و ندی ندارد، مع‌ذکب زرتشت معتقد است که در برابر هر نیکی یک بدی موجود است، چنان‌که در برابر «اشا» Asha یعنی راستی و حقیقت «دروغ» و باطل جای گرفته و در برابر حیات و زندگانی موت و مرگ قرار گرفته است. به همین قیاس در برابر روان مقدس و پاک «سپنتامئی نیو» - Spenta-Mainyu، روح و روان شریر و ناپاک «انگر مئی نیو» - Angra-Mainyu جای دارد که به‌معنای روان پلید است.

از فحوائی گاتها مشهود است که زرتشت همان‌طور که دائماً در طبیعت به تنزیه و تطهیر از عناصر بد و موجودات ناپاک دعوت می‌کند، در حیات انسانی نیز آدمیان را به روش راستی و نیکی و پرهیز از بدی و دروغ می‌خواند و بر آن است که این ضدّیت و دوئیت بین دو عنصر - بدی و نیکی - از ابتدای خلقت وجود داشته است.

خود می‌گوید: «اینک دو روان نخستین در عالم شهود مانند توأمان جلوه‌گر گشته‌اند، یکی نیک و یکی بد - در پندار و گفتار و کردار. دانایان از این دو نیکی را برگزیدند و ابلهان بدی را اختیار کردند. روز نخست که این دو روان توأم با یک‌دیگر پدید آمدند، یکی حیات و هستی را برقرار کرد و دیگری فنا و نابودی را و سرانجام جایگاه جاویدان بدان (دوزخ) بهره‌ی پروان دروغ خواهد بود. لیکن اندیشه‌ی پاک و جایگاه جاویدی (بهشت) نصیب بیروان راستی خواهد شد. از این دو روان توأمان آن یک که سفلی و پیرو دروغ است، همواره چیزهای بد را برمی‌گزیند، ولی آن دیگری که پاک و علوی‌ست، طلبکار راستی و خوبی می‌باشد.»

پلیدی ست، جاودانه زیست نمی‌کند اما متضاد وی یعنی روان قدسی، سپنتامینو تا ابدالاباد حضور دارد؟ انگره مینو پس از شکست از نیروهای اهورایی چه خواهد شد؟ اصولاً اگر انگره مینو و سپنتامینو را اهورامزدا آفریده باشد، پس این دو روان باید جزئی از روان اهورایی باشند، پس چه‌گونه است که خود مزدا، با آفریده‌ی خود، با روان خود، می‌ستیزد؟ اما مزیتی که وجود این دو گوهر متضاد دارد، همانا قدرتی است که به فلسفه‌ی زرتشت در تعبیر و تفسیر حوادث و پدیده‌های طبیعی و اجتماعی می‌بخشد و این نخستین بار بود که فلسفه‌ی علاوه بر حفظ جوانب مذهبی خود، سعی در توضیح و تفسیر وقایع جهان و اتفاقات اجتماعی و طبیعی می‌کرد.

ث - جهان متکامل در مزدیسنا

فلسفه‌ی زرتشت جهان را به‌طور دائم در حال تغییر و تحول می‌بیند. در این فلسفه همه‌ی جهان هستی به دو بخش منقسم است: ۱- هستی یا مجموع آفریده‌های خوب؛ ۲- نیستی یا مجموع آفریده‌های بد.

هستی زاده‌ی روان پاک یا سپنتامینو نیستی زاده‌ی روان پلید یا انگره مینو است. ستیزه و نبرد اساسی ارواح دوگانه همه‌ی نیروهای جهان را دستخوش «تضاد» و «تصادم» می‌کند و طبیعت را صحنه‌ی پیکار دائم نیروهای خیر و شر می‌گرداند. اما بین ارواح دوگانه و آفریده‌های آن‌ها هیچ‌گونه میانجی وجود ندارد. اشیا به‌خودی‌خود خوب یا بد نیستند، خوبی یا بدی هر چیز بسته به منشأ آن است.

از دید زرتشت «وجود» Existence تنها در دو مقوله می‌گنجد - یعنی همان ارواح نیک یا بد - و تاریخ جهان و هستی شامل نبرد بین این نیروهاست، نیروهایی که از انگره مینو و سپنتامینو سرچشمه می‌گیرند. انسان مثل موجودات دیگر در این کشاکش شرکت دارد، ولی «موظف است» که جانب روشنائی را بگیرد، زیرا روشنائی بر حق است و سرانجام روح تاریکی را فروپوشانده و نابود می‌گرداند.

اما اهورامزدا، انگره مینو و سپنتامینو چه‌گونه با هم می‌ستیزند؟ حرکت این جهان به چه سمت است؟ این جهان هستی شکل گرفته، چه‌گونه تکامل می‌یابد؟ چه‌گونه حرکت می‌کند؟

فلسفه‌ی زرتشت به همه‌ی سؤالات فوق پاسخ نداده است. برخی از آن‌ها هنوز بدون پاسخ‌اند و در این‌جا به بررسی پاسخ به یک سؤال خواهیم پرداخت: جهان چه‌گونه سیر می‌کند؟

ج - فروهر، حرکت در فلسفه‌ی مزدیسنا

در بحث از حرکت، آن‌چه در فلسفه‌ی آشوزرتشت مهم است، موضوع فروهر است. از دید آشوزرتشت در همه‌ی نمودهای هستی، از انسان گرفته تا جانور و نبات، یک نیروی درونی هست که آن را به جلو می‌راند و پیشرفت می‌دهد. حتا خود اهورامزدا که اروان و خرد آفرینش است، دارای فروهر است، یعنی در حال «شدن» است. چنان‌که زرتشت می‌گوید: «فروهر اهورامزدا را می‌ستایم.»

فروهر یعنی به‌جلوراننده یا نیروی پیشرفت‌دهنده، و این نیرو در ذات هر انسانی هست و رستگاری زمانی‌ست که انسان با این نیرو که سامان‌دهنده‌ی خود و اندیشه و احساس اوست، به‌سوی کمال گام بردارد.

نتیجه: این امر که فلسفه‌ی زرتشت عاملی را برای تغییر و تحولات جهان و تفسیر این تغییرات برگزیده است، با عنایت به این‌که در فلسفه‌ی ایران چنین امری برای نخستین بار بود که به وقوع می‌پیوست، گامی به جلو محسوب می‌شود؛ ولی همین گام با تناقضاتی همراه است. زرتشت در یسنا می‌گوید:

«هنگامی فرا رسید که درون اندیشه‌ام موجی راه یافت و به تو اندیشیدم و دریافتم که تویی بی‌آغاز و بی‌انجام، تویی خرد پاک جهان «که تغییر و دیگرگونی در تو راه ندارد» و...».

یستا
اما چه‌گونه است که اهورامزدایی که «تغییر و دیگرگونی» در او راه ندارد، دارای فروهر است؟ مگر نه این‌که فروهر «به جلو راننده یا پیش‌برنده» است؛ آیا ذات اهورامزدا هنوز به آن درجه از کمال نرسیده است که نیازمند فروهر نباشد؟ اصولاً او را که اکمل موجودات و خالق هستی و نیستی‌ست و تغییر و دیگرگونی در وی راه ندارد، چه نیازی‌ست به فروهر؟ فروهر، خاص پدیده‌هاست که نیازمندند. مگر آن‌که قائل شویم اهورامزدا نیز نیازمند است. آیا در این صورت موجودی که نیازمند است قادر به خلق هستی و آفرینش نیستی و اداره‌ی هر دو جهان خواهد بود؟ حال جهانی که به این شکل تصویر می‌شود، چه‌گونه به انجام خواهد رسید؟ آیا قیامت و آخرالزمانی نیز موجود است؟ یا پس از مرگ همه عدم است؟

چ - مفهوم آخرالزمان از دیدگاه فلسفه‌ی مزدیسنا

دین زرتشتی «نخستین» مذهبی‌ست که در «جهان» از مسأله‌ی حیات عقبی و مسأله‌ی قیامت Eschatology سخن به میان آورده است و «آخرالزمان» را به مفهوم کامل خود طرح کرده است. برحسب تعالیم آن پیامبر، چون روزی این جهان هستی به آخر برسد، رستاخیز عام واقع خواهد شد. در آن روز، خوبی‌ها و بدی‌ها را شمار خواهند کرد و برای امتحان بدکاران و نیکوکاران جایگاهی پر از آتش و آهن گذاخته به‌وجود می‌آید که بدان و زشت‌کاران را در آن‌جا خواهند افکند. بدان و اشرار جاویدان در آن‌جا مدام به سوز و گداز عقاب می‌شوند، لکن نیکان و ابرار آتش را گوارا و مهربان می‌یابند و آن عنصر سوزان بر پیکر ایشان خوش‌تر و گواراتر از شیر می‌شود. ولی از کتاب گاتها درست مفهوم نمی‌شود که آیا روان پلید «انگره مینو» نیز در دوزخ ابدالاباد باقی خواهد ماند یا آن‌که از آن‌جا بیرون آمده به جایگاه دروغ خواهد رفت؟



اما شمار اعمال و داوری بین کارهای زشت و نیکو - که اندکی پس از مرگ مرده آغاز می‌شود و سرنوشت روان او از آن پس معلوم خواهد گردید - تا برپایی روز رستاخیز صورت خواهد گرفت.

البته آیات گاتها در این باب بسیار مبهم و مجهل است و آن را می‌توان چنین تفسیر کرد که: هر روان، خواه خوب یا بد، باید در روز قیامت از فرز پل «چینوات» Chinvat (یعنی جداکننده) عبور کند. این پل بر روی دوزخ قرار دارد و یک جانب آن به دروازه‌ی بهشت منتهی می‌گردد.

در روی این پل، نام‌های اعمال آن روح خوانده می‌شود و سراسر کارهای او را در دو کفه‌ی ترازو می‌گذارند که شاهین آن در دست اهورامزداست. اگر کفه‌ی حسنات بر کفه‌ی سیئات بچوبد، هراینه آن روان سوی بهشت می‌خواید، لکن اگر کفه‌ی سیئات فزونی گیرد، او را به قعر دوزخ می‌افکنند.

نیکوکاران به هدایت زرتشت از آن پل به سلامت و آسانی می‌گذرند، لکن بدکاران راهی و مغری جز فروافتادن به اعماق «هاویه» ندارند. زرتشت می‌گوید که اراده‌ی هر آدمی تنها عامل تعیین سرنوشت نهایی اوست و بس. وی درباره‌ی شر ابدی چنین گفته است: «روان ناپاک یا نفس پلید انسان هنگامی که به پُل «جداکننده» می‌رسد، دچار شکنجه و عذاب خواهد گردید و جاویدان در خانه‌ی دروغ زندان خواهد بود.»

گمراهان خطاکار که در برابر وجدان خود محکوم به گناهانند، به پای خود به‌سوی سرنوشت خویش می‌روند.

به روایت «گاتها»، دوزخ یا «خانه‌ی دروغ» مکانی است که به‌نام «جایگاه ناخوشی» نامیده می‌شود. در آن جاست که پندار ناپکار و اندیشه‌های نادرست جای دارند، سرزمینی است که بوی گند از آن برمی‌خیزد و پُر از چرکی و پلیدی است؛ و از اعماق ظلمانی آن فریاد شیون و ناله‌ی غم به گوش می‌رسد و هر کس در آن جا بیفتد، یگانه و تنها به شکنجه‌ی جاویدی معذب است. برخلاف راست‌کاران در آن سوی پل در خانه‌ی نعمات که به گفته‌ی «گاتها»، «بهشت برین» است، جای می‌گیرند و آن مکان «جایگاه» خوشی است و سرزمین اندیشه‌های پاک و پندارهای پسندیده، که اقتضای در آن جا هیچ‌گاه غروب نمی‌کند و نیکوکاران در آن جا از برکات و طیبات روحانی برخوردارند و با یاران و همنشینان سعادت‌مند روزگار می‌گذرانند.

پایان سخن

در تاریخ اندیشه‌ی آریاییان ایرانی، نخستین پایگاه از آن زرتشت، حکیم ایران باستان است. هنگامی که در دشت‌های آسیای میانه سرودهای ودایی پرداخته می‌شدند، آریاییان ایران که از گشت و گذار دائم به تنگ آمده بودند، به زندگی سکونی تن در دادند و آغاز کشاورزی کردند. ولی نظام زندگی فلاحی، مخصوصاً استقرار اصل مالکیت، آنان را مورد نفرت سایر اقوام آریایی که هنوز خانه‌به‌دوشی آغازین را ترک نگفته بودند و گاه‌به‌گاه به تاراج خانمان خویشاوندان متمن خود دست می‌زدند، قرار داد.

تعارضی که میان زندگی سکونی و خانه‌به‌دوشی وجود داشت، آریاییان ایرانی و غیرایرانی را به ستیزه برانگیخت. نخستین جلوه‌ی این ستیزه تقسیم خدایان آریایی به دو بخش - دواها و اهوراها - بود، هر یک از دو شاخه‌ی آریایی بخشی از خدایان را به خود منحصر کرد و بخشی دیگر را به کنار زد. بدین ترتیب جدایی آریاییان آغاز شد و رفته‌رفته به استقلال آریاییان ایرانی و ظهور نظام دینی زرتشت، پیغمبر بزرگی که در عصر سولون و تالس می‌زیست، انجامید.

در پرتو خاورشناسی کنونی، ایرانیان باستان به هنگام ظهور زرتشت به دو جناح بخش شده‌اند: پیروان نیروهای خوب «خودی» و هواداران نیروهای بد «بیگانه». زرتشت نیز پا در

میدان این پیکار نهاد و با شور اخلاقی خود پرستش دیوان بیگانه را منسوخ کرد و شعائر دشوار کاهنان مغ را از رواج انداخت.

زرتشت دو اصل اساسی از آریاییان پیشین به ارث برد:

۱- قانون ذاتی طبیعت است.

۲- کشاکش در ذات طبیعت راه دارد.

زرتشت در آینده‌ی تمام‌نمای هستی قانون و کشاکش؟ فلسفی نظام خود را بر این دو بنیاد برآورد. مسأله‌ی که او را مشغول داشت، آشتی دادن بدی با نیکی جاویدان خدا بود. پیشینیان ارواح نیک متعدد می‌پرستیدند. زرتشت آن ارواح را یگانگی بخشید و آن یگانه را «اهورامزدا» خواند. بر همین سیاق ارواح را به یگانه شمرد و «دروچ - اهریمن» نامید. بنابراین زرتشت به دو بُن یا دو بنیاد رسید، ولی دو بُن هستی را دو نیرو یا دو فعالیت مستقل ندانست، بلکه بهره‌ها یا وجود دوگانه‌ی یک وجود اولی انگاشت. از این‌جاست که پیامبر بزرگ ایران باستان از جهت دینی یکتاپرست است و از حیث فلسفی دوگرا Dualist.

اما اگر به دو روح - روح خالق هستی و روح خالق نیستی - اعتقاد یابیم^۲ و باور داریم که این دو در یک وجود متصل به هم می‌پیوندند و یگانه می‌گردند^۳ به ناکزیر باید اصل شر را جزو ذات خدا پنداریم و کشاکش خیر و شر را همانا جنگ خدا با خویشتن شماریم. در این صورت باید بپذیریم که مجاهدت زرتشت برای آشتی دادن یکتاپرستی دینی و دوگرایی فلسفی تلاشی نارسا بود و همین نارسایی بود که پیروان او را به تفرقه انداخت.

دوگرایی فلسفی Dualism و یکتاپرستی Monotheism زرتشت شاید آشتی‌پذیر باشند و شاید نباشند. اما این نکته بی‌چون و چراست که زرتشت توانست درباره‌ی ذات نهایی هستی رأی فلسفی ژرفی به میان گذارد و ظاهراً در فلسفه دوره‌های بعد توانست رخنه کند. این نفوذ حتا به برخی از نظام‌های فلسفی مغرب‌زمین نیز رسید.^۴

زرتشت بعنوان یک حکیم در خور حرمت عظیم است. زیرا نه تنها با روحی فلسفی به

تشابه اسمی

دکتر عباس کی‌منش

در صفحه‌ی ۵۲ شماره‌ی ۱۳، شعری از دکتر عباس کی‌منش متخلص به «مشکان گیلائی» (استاد دانشگاه تهران) درباره‌ی تشابه اسمی ایشان با استاد عباس کی‌منش (مشفق کاشانی) چاپ شده بود. آقای س. سعادت در پاسخ آن شعر، قطعه‌ی فرستاده بودند که در صفحه‌ی ۳۳ شماره‌ی ۱۴ ماهنامه چاپ شد. اینک جوابیه‌ی دکتر کی‌منش به س. سعادت:

شقاوت‌پیشه مردی اهل تهران
که نام خود «سعادت» کرده عنوان
نشسته بی‌خبر بر مسند شعر
مگر ریزد به دفتر در غلتان
سخن از سیب و سیو آورده افسوس
که خود نشناخته این نکته آسان
نبودم در پی پاسخ به او زانک
جواب این فلانی هست بهمان
ترا پندی دهم گر اهل دردی
مگر یابی از این گفتار درمان:
مکن با چون منی احوال خود جمع
که از این جمع می‌گردی پریشان
اگر آگاه می‌بودی ادب را
نمی‌گفتی به جای شعر، هذیان
من و گنمان؟! تو اندر اشتباهی
حقیقت را نکردم هیچ گمان
کجا گفتم که سیمرغم بی‌سرورد؟
کجا گفتم منم پور نریمان؟
فلک موی سپیدم ارمغان داد
اگرچه نام من نهادستان
غرض از شعر من این نکته باشد
که «مشفق» را مریدستم ز گیلان
چه باشم من یکی قطره ز دریا
به نزد آن گرامی مرد کاشان
نباشد سهل بردن نام «مشفق»
که چون او کم به‌بار آورده دوران
به ملک شعر «مشفق» خود امیر است
من و صدها چو تو کم‌تر ز دربان
چو فردوسی ادب را پاسدار است
زبان پارسی را او نگهبان
همان بهتر که برندی دهان را
نیابی تا دگر زین بیش خذلان
چون نام «مشفق» آمد در میانه
نگهدار ادب گردید «مشکان»

کثرت جهان عینی نگر نیست، بلکه کوشید تا ثنویت را در وحدتی والاتر فرونشاند. زرتشت همانند کفش دوز عارف‌مسلك آلمانی که قرن‌ها پس از او می‌زیست پی برد که هیچ‌گاه نمی‌توان تشنت طبیعت را تبیین کرد، مگر آنکه نیرویی نفی‌انگیز و اختلاف‌افکن به خدا نسبت داد. اما جانشینان بلافصل او ارزش عمیق آموزش استاد را به‌درستی نیافتند، و دیرزمانی گذشت تا زمینه‌ی مناسب فراهم آمد و رای زرتشت با معنویت پیش‌تر در جریانات فکری ایرانی منعکس شد.

نگارنده بر این باور است که هنوز ارزش تعالیم زرتشت، موقعیت و جایگاه وی در فلسفه‌ی این مرز و بوم به‌درستی شناخته نشده است و گرد و غبار زمان بر روی آموزش‌های وی، گرد فراموشی پاشیده است. باشد که در معرفی مشرب فلسفی این پیام‌آور ایرانی بیش از پیش همت گماریم تا دقیق‌تر و درست‌تر، به شناخت مشارب فلسفی و مذهبی پس از وی نائل آییم. ■

پی‌نوشت‌ها

- ۱- از دیدگاه صوفیه نیز، نهاد انسان سه بهره دارد که مرکب از نفس و قلب و روح است. قلب که هم مادی و هم غیرمادی یا نه مادی و نه غیرمادی‌ست؛ میانجی نفس و روح، و عامل معرفت اشرف به‌شمار می‌رود، می‌توان کلمه‌ی «وجدان» را به‌معنی صوفیانه‌ی «قلب» نزدیک دانست.
- ۲- در جهان‌شناسی متصوفه نیز روان انسانی در سفر آسمانی خود از مراحل چند می‌گذرد، صوفیه از پنج مرحله یاد کرده‌اند. ولی چه‌گونه این مراحل اندکی با چه‌گونه‌ی مراحل آیین زرتشتی فرق دارد. مراحل پنج‌گانه‌ی متصوفه چنین است:
 - ۱- عالم جسم (ناسوت)؛ ۲- عالم عقل مجرد (ملکوت)؛ ۳- عالم قدرت (جبروت)؛ ۴- عالم نفی (لاهورت)؛ ۵- عالم سکوت محض (هاهورت)؛احتمالاً تصوف این مراحل را از جوکیان هند وام گرفته است. جوکیان از هفت مرحله یا سطح وجودی نام برده‌اند:
 - ۱- مرحله‌ی تن جسمانی؛ ۲- مرحله‌ی همزاد اثری؛ ۳- مرحله‌ی نشئه حیات؛ ۴- مرحله‌ی طبع انفعالی؛ ۵- مرحله‌ی فکر؛ ۶- مرحله‌ی روح معنوی یا عقل؛ ۷- مرحله‌ی روح مجرد.
- ۳- «در آغاز دو توأم، دو روح بودند و هریک کرداری خاص داشتند».
- ۴- «از دو روح من، آن که نیکی‌زسان‌تر است، تمام آفرینش قدسی را با کلام پدید آورده است».
- ۵- در میان فلاسفه‌ی انگلیس، برادلی Bradley به نتیجه‌ی مشابه نتیجه‌ی فلسفی زرتشت رسیده است. سورلی Sorley در بحث ارزش اخلاقی فلسفه برادلی چنین نظر داده است: برادلی مانند گرین Green به یک حقیقت جاویدان که مادی نیست و باید روحانی خوانده شود، اعتقاد دارد و فعالیت اخلاقی انسان را نمایشی از این حقیقت چنان که گرین آن را «روگرفت» همان حقیقت سرمدی می‌شمارد. اما در زیر این مشابهت کلی دنیایی تفاوت وجود دارد. برادلی با استاد «خودآگاهی» به «وجود مطلق» از مانند کردن آن به شخصیت انسانی خودداری می‌ورزد و نتیجه‌ی آن را که در فلسفه‌ی گرین کمابیش به‌صورت تلویحی وجود دارد، تصریح می‌کند و می‌گوید که: «در حیات انسان و صحنه‌ی عالم، شر نیز مانند خیر، جلوه‌ی از وجود مطلق است».
- ۶- منظور عارف آلمانی قرن هفدهم، یاکوب بومه Jakob Bohme است.

پانویست مدخل

- ۱- دکتر محمدرضا شفیعی‌کدکنی طی مقاله‌ی با نام «ادراک بی‌چه‌گونه‌ی هنر» در خصوص دو نوع شناخت انسانی چنین آورده‌اند: «می‌توان گفت که میدان معرفت و شناخت انسان، از درون و بیروموشن، از دو گونه بیرون نیست: «شناخت عاطفی و هنری» و «شناخت منطقی و علمی»». (مجله‌ی بهار، شماره‌ی ۲۸، مهر و آبان ۱۳۸۳، ص ۱۸۹)

فهرست منابع و مآخذ

- ۱- اوستا، به اهتمام جلیل دوستخواه. ۲- گاتها، به اهتمام استاد ابراهیم پورداود. ۳- سیر فلسفه در ایران، نوشته‌ی علامه اقبال لاهوری، ترجمه‌ی امیرحسین آریان‌پور. ۴- تاریخ جامع ادیان، نوشته‌ی جان ناس، ترجمه‌ی علی‌اصغر حکمت. ۵- سیر حکمت در اروپا، محمدعلی فروغی. ۶- زرتشت و آرمان پارسایی، محمود حیدری. ۷- درس‌هایی در تاریخ و شناخت ادیان، دکتر علی شریعتی.